

## کاناپه

بسته‌ای برای آخر هفته  
ویژه آن‌ها که مطالعه را  
دوست دارند اما وقت ندارند

## وقتی زندگی شکل یک معجزه است



آنان را قبول نکردند».

امی پس از مدتی از پدر و مادرش جدا شد و حتی از کارکنان مرکزی که در آن حضور داشت خواسته بود او را در یک اتاق قرار دهند و به او غذا دهند.

اگر چه او دوران بسیار سخت و طاقت فرسایی را گذرانده، اما اکنون به طور کامل مستقل شده و حالا در حال یادگیری رانندگی است. وی از دهان و چانه و شانه هایش برای انجام کارها کمک می‌گیرد.

یک زن که از بدو تولد بدون

داشتن دست و پا متولد شده

کارهایی خارق‌العاده انجام

می‌دهد. امی بروکس ۳۷

ساله اهل شهر پیترسبرگ در ایالت پنسیلوانیای

آمریکاست و اجازه نمی‌دهد نقص مادرزادی

بر روند کارهای روزمره در زندگی‌اش تاثیر

بگذارد. او قادر به آشپزی، نوشتن، رانندگی و

حتی خیاطی است. وی می‌گوید: «بزرگان در

ابتدا از این که من بتوانم به زندگی خود ادامه

دهم دچار تردید بودند اما پدر و مادرم حرف



### داستان

## سوسک طلایی شاخ‌دار

زن چراغ بالای تخت پسر بچه را روشن کرد.

– امروز مدرسه چطور بود؟

– باید می‌نوشتیم (آ) ولی همه‌اش کج می‌شد. مامان (آ) نوشتن کار سختی

مگه نه؟

– اولش آره.

– مامان سخت‌ترین کار دنیا چیه؟

– دوست نداشته‌تو.

– به قصه می‌گی؟

– به روز خانم سوسکه یا به آقا سوسکه؟ زندگی می‌کردند. به روز خانم سوسکه به آقا سوسکه گفت که

بزدوی صاحب به بچه سوسک می‌شن. آقا سوسکه از خوشحالی توی پوست خودش نمی‌گنجید.

– مامان توی پوست خودش نمی‌گنجید یعنی چی؟

– یعنی خیلی خیلی خوشحال بود. بعد بچه سوسک به دنیا اومد. آقا سوسکه خیلی خیلی تعجب

کرد و به فکر فرو رفت و قدم زد که از خونه‌اش دور شد و دیگه راه برگشتن رو پیدا نکرد.

– چرا؟

– چون اون به بچه سوسک شاخ‌دار طلایی بود با یک جفت چشم روشن.

– مگه بد بود؟

زن موهای طلایی پسر را کنار زد و به چشم‌های

روشن‌اش نگاه کرد.

– نه عزیزم.

– مامان خانم سوسکه نفرت تعجب کنه؟

– نه.

– مامان بابا چه کاره بود؟

– استاد انجام دادن سخت‌ترین کار دنیا.

– آخ چون پس بابام مرد آهنیه؟

– آره پسرم با باباکم مرد آهنیه.



به قلم بهمن‌پناه: عکس از کتاب کشف لطفه

## نجات ۱۰ سال آینده در ۱۰ ثانیه

درس جدید سواد زندگی فقط دو سوال است که خواندنشان حدود ۱۰ ثانیه از وقت شما را خواهد گرفت:

۱- اگر با همین روش و سبک کنونی به زندگی‌تان ادامه دهید، ۱۰ سال دیگر کجا خواهید بود؟

۲- برای خوشبخت‌تر و موفق‌تر شدن، لازم است چه تغییراتی در زندگی‌تان ایجاد کنید؟

### روایت

## «قبرستان» محیطی آرام اما رعب‌انگیز!



دارد و تمام محتواها، حول همان عنصر فضایی تولید می‌شوند. حوالی تاکنون در دو شماره منتشر شده است که در شماره دوم خودش به سراغ «قبرستان» رفته است. این محیط معمولاً آرام، بسیاری اوقات غم‌انگیز و البته گاهی رعب‌آور. در یکی از نوشته‌های این شماره در مطلبی با عنوان «گردشگاه روزهای اول و آخر» به قلم «فریدن آریش» می‌خوانیم:

با این که پدر بزرگ سال‌های آخر عمرش را در شهر زندگی می‌کرد، اما قواعد خودش را داشت. میلی به پذیرش هنجارهای شهری را قائل در این سن نداشت و اصول خودش را ترجیح می‌داد. محض نمونه، هر وقت احساس تنهایی می‌کرد، می‌رفت قبرستان. بنا به عادت روزمره و همیشگی، پیاده روی تا قبرستان و سرزدن به مردگان، تفریح نامتعارف پیرمرد ۸۰ سال‌های بود که عمرش را کرده بود و مرگ را انتظار می‌کشید؛ یا دقیق‌تر این که به پیشوازش می‌رفت.

پدر بزرگ نه از مرگ می‌ترسید، نه از مرده‌ها و نه از قبرستان. یک بار گفته بود خواهر کوچکی داشت که به دلیل بیماری را نامعلومی تب و لرز کرده و چند روز بعد مرده است. پدر بزرگ که عاشق تک خواهر کوچکش بود، نگذاشت او را خاک کنند و از جنازه خواهر جدا نشد. بعد هم که پنهان از چشم اوزمانی که از شدت خستگی خوابش برده بود، جنازه خواهر را خاک کردند، چند شبانه‌روز بالای قبر خواهرش عزاداری کرد. از همان وقت، به دلیل تجربه

مجله «حوالی» مجله‌ای تازه تاسیس در حوزه شهر است که می‌خواهد درباره آدم‌ها و محیط اطرافشان بنویسد. محیط اطراف می‌تواند شهر، خانه یا مقیاس‌های کوچک‌تر و بزرگ‌تر از این‌ها باشد. در هر شماره حوالی، یک فضای به خصوص (مثل ترمینال، جاده، خیابان و...) محوریت

### سبک زندگی ملل

## آیا هنوز ژاپنی‌ها موقع اثاث‌کشی وسایل‌شان را دور می‌ریزند؟

مادر دهه ۶۰ و اوایل ۷۰ رفتن ژاپن کار کردن، اونا می‌گن ژاپنی‌ها وقت جابه جایی، اثاثا نشون می‌ریزن دور، جوری که می‌تونن برداری. عجیبه این آدم‌ها چرا باید از سمساری چیزی بخرن؟ بله، باید عرض کنم دوره بیرون گذاشتن وسایل سالم دیگر تمام شده است. حالا باید پول بدهی تا شهرداری یا شرکت‌های خصوصی وسایلت را ببرند.

در ضمن جنس ۲۰ ساله موقع اثاث‌کشی با وسایل بچه فرق دارند. مثلاً صندلی بچه را ۲۰ دلار خریدیم و کمتر از یک سال استفاده کردیم. هیچ فردی در ژاپن چنین جنسی را دور نمی‌اندازد. من در این مدت دیدم همسایه‌ها و مردم چه چیزهایی بیرون می‌گذارند. تازه به برای بازیافت و بردنش هم پول داده‌اند. یخچال و مایکروفر و... هم دیدم ولی هیچ کدام تعریفی نداشته‌اند. من برای دور انداختن یک یخچال کوچک و یک تلویزیون حدود ۵۵۰۰۰ یین (۵۰ دلار) پول دادم. یعنی پول دادم تا بتونم آن را دور بیندازم. هر دو هم کار می‌کردند. کمی ایراد داشتند اما تعمیر کردن وسایل در ژاپن بسیار گران تمام می‌شود. ما اصلاً تعمیر کاری برای یخچال و تلویزیون‌مان پیدا نکردیم. موقع آمدن کسی که در ژاپن کار کرده بود هم همین‌را به من می‌گفت. در هر محله یک جایی هست که وسایل خوب روان‌جا را بیکان می‌گذارند.

من آن زمان یک کمد و یک ضبط استریونیو برداشتم. اما باید عرض کنم که الان دیگر چنین چیزی نیست. حتی امانت‌فروشی‌ها هم خیلی ارزان نمی‌فروشند.

## نگاه تازه

## کرولال‌های پست‌مدرن



**راضیه مهدی زاده**مخ‌شما جزو کدام دسته هستید؟ دست خط‌تمیزی دارید؟ عاشق رنگ و تصویر هستید؟ هنگام حرف زدن دست‌تان را اتکان می‌دهید؟ تند و باهیجان حرف می‌زنید؟ از صدای پرندگان تعریف می‌کنید؟ به دیدگاه و نظریات دیگران خیلی اهمیت می‌دهید؟ این کار روان‌شناسان است که یک هزارتوی مجهول برای‌تان درستی می‌کنند و شما هم از پاسخ دادن به این سوالات، ذوق می‌کنید و در نهایت روان‌شناس‌تان خودکارش را برمی‌دارد و ابروهایش را خم می‌کند و می‌گوید خب شما از دسته آدم‌های سمعی هستید و همسران بصری است یا شما از دسته آدم‌های لمسی هستید و همسران... داشت به دسته‌بندی آدم‌ها نگاه می‌کردم از دیدگاه روان‌شناسی و حل معضلات ناشویی به شیوه سیر تا پیاز.... یعنی ترب و پیاز چه را دیده‌اید که چطور دسته‌بندی می‌کنند؟ یک چیزی توی همان مایه‌ها.

دیدم جای یک دسته، حساسی خالی است. آدم‌هایی هستند که بیشتر از همه دسته‌های لمسی و سمعی و بصری، «خواندن نوشتاری» اند. خودم یکی‌شان هستم. این‌ها کرولال‌های پست‌مدرن هستند. این‌ها از تلفنی حرف زدن هراس



عکس تزئینی است

دارند. این‌ها اگر بگویو سواست دیگران فلان جاباش تابینمت، از اضطراب و نگرانی می‌میرند. می‌رسید چرا؟ چون هزار کتاب نخوانده دارند. چون باید از هفته پیش می‌گفتی امروز راهستی؟ امروز کاری نداری؟ یا به عبارت دیگر امروز کتاب و نوشته‌ای نداری برای خواندن و نوشتن؟ آدم‌های «خواندن و نوشتن» وقتی تلفن‌شان زنگ می‌خورد چند لحظه‌ای به تلفن خیره می‌شوند و با خودشان فکر می‌کنند بر دارم؟ بر ندارم؟ چه حرفی دارم بگویم؟ وقتی می‌گویند «چه خبر؟» در جواب بگویم که همین الان توی یک روستای مرزی در کردستان بودم که برف باریده بود. یا همین الان که تونگ زدی آشیمما گانگولی در اوهایومر دیادقیقاپیش پای تو، فهمیدم که داستان ارغوان و ذبیح را احافظ روایت می‌کنند.... یک دوستی دارم از همین دسته کرولال‌های پست‌مدرن است. برابیم تعریف می‌کرد که سال‌های اولی که از دواج کرده بودم خانواده همسرش و مادر همسرش هر روز به او تلفن می‌زدند و او هم همین توقع را داشتند. برای اوسال‌ها طول کشیده بود تا به آدم‌ها بفهمانند پشت تلفن حرف زدن را بلد نیست. تابهبشان گوش زد کند که در جواب «خب دیگه چه خبر؟» یک لال‌بی‌فرجام است. تا به آدم‌ها بفهمانند تلفنی حرف زدن برایش سخت‌ترین کار دنیاست. اگر از این آدم‌های کرولال پست‌مدرن دور و برتان دارید با آن‌ها مهربان‌تر باشید. بیشتر برای‌شان نامه بنویسید تا زنگ. نامه‌ها شگفت‌ده‌شان می‌کند. آن‌ها جواب نامه‌تان را خیلی زود می‌دهند. آن‌ها آدم‌های اشتباهی هستند که باید در عصر تلگراف‌زندگی می‌کردند اما حالا در این همه صدا و زنگ و اس‌کایپ و تلفن، بین شما گیر افتاده‌اند. آن‌ها را دوست داشته باشید. در ک‌شان کنی و یادتان باشد از آن‌ها نپرسید «خوب، دیگه چه خبر؟».